

## اسماعیل نوری علا

### دیکتاتوری عوامانه و نتایجش

به این دلخوشم که هیچ حکومت عوام مداری در طول تاریخ دوام نیاورده است؛ اما همهء ترسم از تصاویر آلمانی است که به دست متفقین به ویرانه تبدیل شد. نیز می توان با امید گفت که مگر ندیدید چگونه از دل همان ویرانه ها آلمان نو سر بر کشید و آنی شد که اکنون هست؟ من اما در این میان به تفاوت های «هیتلر عوام مدار» با «احمدی نژاد عوام مدار» می اندیشم و در تفاوت های این دو نماد تصویرهایی دردناک و مشمئز کننده می بینم.

[esmail@nooriala.com](mailto:esmail@nooriala.com)

می گویند کابینهء احمدی نژاد، علاوه بر نظامی - امنیتی بودن، «پوپولیستی» هم هست. برآستی معنای این مفهوم و معادل فارسی آن چیست و چرا آن را اغلب بصورتی منفی به کار می گیرند؟ از آنجا که در اینجا با واژه ای اصلاً لاتین روبروئیم بهتر آن است که از همان ریشه آغاز کنیم تا بتوانیم به معادل درست آن در فارسی دست بیابیم، بی آنکه من تعصبی در واژه سازی داشته باشم و یا واژه ای را که بکار می برم بهترین گزینه بدانم. از نظر من، مهم آن است که ما معنای این مفهوم را درک کنیم و آنگاه - از میان پیشنهادهای مختلف - بهترین، شفاف ترین و کارآمدترین را برگزینیم، و سپس دریابیم که عبارات حاوی این مفهوم چه پیامی دارند.

در زبان لاتین واژهء پوپولاس (populace) به معنی «مردم عادی» به کار می رفته است و در همین معنا هم در انگلیسی کنونی وجود دارد. اما، در عین حال، از همین ریشه واژهء دیگری هم در انگلیسی وجود دارد با صورت people که کاربرد گسترده تری از populace دارد و در معنای «مردم» می نشیند و نه «مردم عادی». به کلام دیگر، بین دو واژهء populace و people تفاوتی آشکار وجود دارد. این یکی به «مردم» اشاره می کند و آن یکی به «مردم عادی». در برگردان فارسی واژهء populace هم، معمولاً، علاوه بر عبارت «مردم عادی»، از واژه هائی همچون «تودهء مردم» و «عوام الناس» و بطور خلاصه «عوام» استفاده می شود و نه «مردم».

بدینسان روشن می شود که واژهء people در طول زمان از ریشهء خود که populace باشد دور شده و به معنای واژهء یونانی demo نزدیک شده که «مردم» معنی می دهد و مفهوم «دموکراسی» هم از آن اخذ و به «مردمسالاری» ترجمه شده است. اما واژهء populace در معنای «عوام» خود باقی مانده و در نتیجه نمی توان برگرفته ای از آن را، که «پوپولیسم populism» باشد، به «مردمگرایی» ترجمه کرد، چرا که در این ترجمه آن صفت «عادی» گم و گور می شود.

به این دلیل است که برخی از مترجمین populism را به «عوامگرایی» ترجمه می کنند که البته ترجمه درستی است اما، از آنجا که من از پسوند «گرایی» برای ism دل خوشی ندارم و با توجه به ساختار واژه ای همچون «شریعتمدار»، پسوند «مدار» را برای آن رسانی تر می یابم، در اینجا نیز دوست دارم populism را به «عوام مداری» برگردانم. حال به نکتهء مهمتری در همین رابطه بپردازیم. عمل نامیدن بخشی از مردم با عنوان «عوام» آشکارا از اندیشه ای ناشی می شود که «مردم» را به دو بخش «عوام» و «خواص» تقسیم می کند. در گذشته این «خواص» دارای معنای سنگین تری بوده و در ظل آن اکثر حقوق و مزایای اجتماعی از آن «خواص» بشمار می رفته و «عوام» حکم رعایای آنها را داشته اند و در سایهء سخاوتمندی و خیرخواهی آنان زندگی می کردند. در عین حال، این تقسیم بندی شباهتی هم با «خودی» و «غیر خودی» کردن هائی دارد که هر جمع متشکلی به کمک آن خود را از بقیه جدا می کند و حقوق

بیشتری برای خود قائل می شود. حتی در شعر حافظ می خوانیم که: «غیرت عشق زبان همه خاصان برید / از کجا سر غمش در دهن عام افتاد؟» عبارت «عوام کالانعام» (مردم عادی همچون چارپایان) را هم داریم که اغلب «علماء دین» از آن استفاده می کنند، چرا که آنان خویش را «خواص» می پندارند که شبانی «عوام»، یا گوسفندانی که شکل آدمیزاد دارند، را بر عهده گرفته اند.

در دوران معاصر البته در این معنای ضدبشتری و قرون وسطائی تقسیم بندی «مردم» به خواص و عوام تجدید نظر شده و اکنون مورد اشاره این دو واژه بیشتر به تخصص داشتن و نداشتن بر می گردد. در هر زمینه ای «متخصصان» همان «خواص جدید» اند و «عوام» (یا به زبان امروزی تر، «مردم عادی») آدمیان غیر متخصص. اگر این تفکیک را در عالم سیاست تماشا کنیم، مثلاً، می بینیم که یکی از دلایل برتر شمردن «دموکراسی با نمایندگی» بر «دموکراسی مستقیم» را نیز (علاوه بر امکانات اجرایی در جوامع بزرگ) همین توجه به تخصص می دانند. یعنی مردم عادی بجای نظر دادن مستقیم در امور (که فراندم، یا مراجعه به افکار عمومی، یا «همه پرسی» هم خوانده می شود) نمایندگان خود را از میان متخصصان امور مختلف بر می گزینند و آنها، به نمایندگی از مردم، قانونگزاری و اجرا و نظارت می کنند و، در نتیجه، به «مردمسالاری غیر مستقیم» می رسند.

بدینسان، در ساحت زبانی که به کار می بریم، دو معنا و مفهوم از واژه خواص بصورتی تنگاتنگ وجود دارند و بکار برده می شوند؛ یکی هویتی قدیمی دارد و در مورد «صاحبان امتیازات ویژه، بی هیچ دلیل منطقی برای احراز این امتیازات» بکار می رود و دیگری هویتی امروزی یافته و به معنای صاحبان تخصص در یک رشته خاص مورد استفاده قرار می گیرد.

حال، پیش از آنکه به حکومت اسلامی در ایران و رابطه اش با «عوام مداری» برگردیم، به این نکته توجه کنیم که یکی از ادعاهای جمهوری اسلامی، در توجیه وجود مجلس خبرگان اش، درست به همین امر متخصص و نامتخصص بر می گردد و، در این راستا، همان پیچش های مفسده انگیزی را با خود دارد که دیگر مفاهیم اخذ و دگرگون شده در جمهوری اسلامی به همراه داشته اند. تفکر مبتنی بر ولایت فقیه می گوید که ولایت یک امر تخصصی است و ولی امر مسلمین را باید متخصصان (خبرگان) انتخاب کنند و مردم هم این متخصصان را از بین «اهل علم» بر می گزینند. در نتیجه، مسند «ولی فقیه» یک مسند «مردمسالارانه» است. آنچه در اینجا با تزویر تمام پنهان می شود آن است که بین تخصص آنها و تخصص اداره امور سیاسی و اجرایی و دفاعی و قانونگزاری یک جامعه هیچ رابطه ای، جز خزعلاتی که خود آخوندها می گویند، وجود ندارد و، در نتیجه، حتی با دموکراتیک ترین گزینش های ممکن «ولی فقیه» نیز، باز کسی متخصص حکومت بر مردم را انتخاب نکرده است تا آن حکومت «مردمسالار» باشد.

باری، از مطلب دور نیافتیم؛ می گفتم که در روزگار نو، در این که در هر امری متخصص و غیرمتخصصی وجود دارد شکی نیست. این طبیعت زندگی اجتماعی بوده و از آن گریزی نیست. اما ته مزه آن تصور باستانی از وجود «خواص» و «عوام» نیز همچنان در جوامع امروز باقی مانده است و در خواص نوعی نخوت و خودبزرگ بینی می آفریند و در عوام نوعی حسادت و نفرت و دشمنی. و درست از سر استفاده و یا سوء استفاده از همین احساسات عوام است که برخی از نظریه پردازان رمانتیک ایدئولوژی های سیاسی بر اساس ایده «اصالت عوام» و تصور «پاک و منزّه بودن توده ها» می کوشند تا آنها را علیه «خواص» بشورانند. این ریشه و عصاره مفهوم سیاسی «پوپولیسم» یا «عوام مداری» است که اگر نیک بنگریم بلافاصله در می یابیم که در اینجا معنای «خواص منفور» دیگر به معنی «متخصصان» نبوده و به هرکس که دارای مزایا و تسلط اجتماعی بیشتری باشد بر می گردد.

ما اگر تجربه بلند سیاسی دوران معاصر خود را در پیش رو نداشتیم، می توانستیم راحت تر طنین مثبت واژه «پوپولیسم» یا «عوام مداری» را در سخن نظریه پردازان رمانتیک تشخیص دهیم. یعنی، در سرآغاز قرن بیستم مسلماً این واژه واجد معناهای منفی کنونی خود نبوده و به عنوان یک مکتب سیاسی مترقی مطرح می شده است. این مکتب بر صفات برجسته فسادناپذیری و سادگی عوام تأکید می کرده و این ویژگی ها را در برابر سیاست بازی های مزورانه و غیر اخلاقی هیئت های حاکمه می نشانده است.

در عین حال، در یک منظره فراخ، بلافاصله می توان دید که «عوام مداری» مختص هیچکدام از اردوگاه های چپ و وسط و راست سیاسی نیست و می تواند در همه آنها مطرح شده و تسلط پیدا کند. «نارودنیک» های روسیه در طیف چپ سیاسی آن کشور شکل گرفتند و بازگشت به عوام (بخصوص کمون های کشاورزی) را دواى درد مبتلا نشدن به کاپیتالیسم در مسیر رسیدن مستقیم به سوسیالیسم دانستند، و در آمریکا همین «عوام مداری» مستمسک راست ترین اقشار سیاسی شد، که از ترس اندیشه های سوسیالیستی، به دامن «عوام مداری» آویختند. مثلاً، آنچه در تاریخ آمریکا از جانب سناتور جوزف مک کارتی مطرح شده و حتی نام «مک کارتیسم» بخود گرفته است چیزی جز نوع دست راستی «عوام مداری» نیست. همچنین، در برخی جوامع، نام «عوام» با مفهوم «طبقه کارگر» یکی گرفته شده است و در برخی دیگر - مثل کشور خودمان - «عوام» نام اقشار حاشیه ای و فاقد مهارت های حرفه ای، بشدت خرافی، مقلد و بی فکر و هدف است.

در هر حال، و با توجه به اینکه در دوران معاصر اصطلاح «عوام» به معنی «غیر متخصص» است و از پیدایش این تفکیک گریزی وجود ندارد، خودبخود «عوام مداری» سیاسی، در اندک مدتی، به «گریز از تخصص» تبدیل می شود و، لذا، از نظر جامعه شناسی، نمی تواند یک پدیده طبیعی و سالم اجتماعی تلقی گردد و ما ناگزیریم آن را نوعی نابهنجاری اجتماعی و از مضامین مورد نظر آسیب شناسی اجتماعی تلقی کنیم. به کلام دیگر، «عوام مداری» - با همه شعارهای انسان دوستانه و اخلاقی و عدالت جویانه ای که می تواند با خود داشته باشد - حرکتی برخلاف طبیعت زندگی اجتماعی است که به - حداقل - دو ناهنجاری خطرناک می انجامد: از یکسو جامعه را از وجود متخصصینی که با هزینه های بسیار پرورده شده اند پاک می کند و سر رشته امور را به دست ناشی ترین و بی سواد ترین عناصر ظاهرالصلاح می سپارد (همانگونه که «عوامیت» خود خمینی و «عوام مداری» انقلاب او چنین وضعیتی را برای جامعه ما آفرید) و، از سوی دیگر، بلافاصله به پیدایش فشر جدیدی از «خواص» (در مفهوم کلاسیک کلمه) می انجامد که، سوار بر دوش عوام، مسندهای خواص قبلی را تصرف می کنند، بی آنکه حداقلی از شعور و کاردانی آنان را داشته باشند.

دقتی اندک به نغمه هائی که خمینی هر شب بر منبر جماران ساز می کرد می تواند بخوبی نحوه شکل گیری و اجرائی شدن و عواقب وخیم «عوام مداری» را در پیش چشم ما بنشانند. خمینی منکر اهمیت تخصص بود، فکر می کرد در عرض چند ماه می تواند از طلبه های قم پزشکی و جراح و مهندس راه و ساختمان بسازد، اقتصاد را از آن خران می دانست، و پول نفت را می خواست بین مردم تقسیم کند (من فرض را بر این می گذارم که در این سخن صداقت هم داشت) و نتیجه اش همین شد که می بینیم. تازه وجود پول نفت از یکسو و شرایط تاریخی مساعد از سوی دیگر، بیش از موارد مشابه در جوامع دیگر، به این عوام سواران فرصت داده است تا گاه از میان خود چهره های قابل توجهی بیافرینند. اما چون کارخانه جمهوری اسلامی برای تولید آدم ساخته نشده است، هر حزب الهی هم که از دستشان در رود و آدم شود بلافاصله - مثل همان

حضرت آدم کذائی - از بهشت جمهوری اسلامی رانده می شود و باید، همچون مخملباف، برود در افغانستان و تاجیکستان فیلم بسازد.

اقتصادی که خمینی بدان می اندیشید و هنوز هم مجموعه آخوندهای حکومت اسلامی در ایران به آن باور دارند همان اقتصاد دهات جبل عامل است که در فقه جعفری تئوریزه شده و هیچ یک از پیچیدگی های دنیای مدرن را بر نمی تابد و، در نتیجه، در نمی یابد. حاصل کار آن هم از یکسو فساد و ارتشاء و رانت خواری و دزدی «خواص» است و، از سوی دیگر، گرانی و فقر و فحشا و، در نتیجه، فساد و از اخلاق تهی شدن «عوام».

حکومت اسلامی، در دوران هشت ساله اقتدار اصلاح طلبان کوشید تا شباهت دوری با حکومت و جامعه و اقتصاد مدرن پیدا کند - آن هم نه از سر هوشیاری و خوش نیتی که به لحاظ در تنگنا گیر کردن و کمی وا دادن را ضروری یافتن. اما به لحاظ همان «فساد و ارتشاء و رانت خواری و دزدی خواص» که گفتم بلافاصله نشان داد که اصلاح پذیر نیست و مآلاً به ریشه های واقعی خود باز خواهد گشت. اینگونه است که رأی گیری برای نهمین به اصطلاح «رئیس جمهور» زیر نظر مستقیم آقای خاتمی انجام می گیرد و پس از اعلام نام احمدی نژاد هم سید خندان را می بینیم که دست در دست او از پله های کاخ صدارت پائین می آید. در واقع، حکومت اوباش و عوام کالانعام اسلامی اکنون حداکثر توان و امکاناتش را در دو چهره خاتمی و احمدی نژاد رو کرده است و تا در بر همین پاشنه بچرخد نمی تواند جز جابجا کردن این دو مهره و مشابه هائی از نوع آنها کاری انجام دهد.

اما «عوام مداری» یک نتیجه دیگر هم دارد که چهره آن را در عملکرد دولت احمدی نژاد به صورتی بارزتر از همیشه مشاهده می کنیم - نتیجه ای که به اصل مسلم دیگری در جامعه شناسی بر می گردد: «حکومت های عوام مدار از همین عوام می ترسند و ناگزیرند بیشترین کنترل و سرکوب را در دوران زمامداری خود بکار برند». چرا چنین است؟ پاسخ روشن است: سیاست باز عوام مدار، برای بردن بازی، باید توقع عوام را تا حد ممکن بالا برد، به آنها وعده های شیرین بدهد، بگوید که پول نفت را به سفره هاتان خواهیم آورد، حقوق های عقب افتاده کارگران را خواهیم پرداخت، برایتان بیمهء مجانی خواهیم آورد، مدرسه خواهیم ساخت، کار فراهم خواهیم کرد، از خورده ها خواهیم گرفت و به نخورده ها خواهیم داد... آنها با این شعارها سوار دوش عوام می شوند و به قدرت می رسند. اما آیا، آنگاه که خود به قشر تازه ای از «خواص» (به معنای کلاسیک و نامتخصص آن) تبدیل شدند، امکان آن را دارند که به وعده های خود عمل کنند؟

حتی اگر حکومت عوام مدار بکوشد که واقعاً به وعده های خود عمل کند، علم امروز به این پرسش پاسخ منفی می دهد. تقسیم پول، از طریق افزایش بی منطق دستمزدها و به سودای بالا بردن قدرت خرید، و پائین نگاه داشتن قیمت ها از طریق اعطای یارانه های تکیه داده بر درآمد نفت، فرزندى جز تورم و بیکارى ندارد. تولید متوقف می شود و، با بالا رفتن تقاضا، عرضه گران تر به بازار می آید. آنکه حقوقش بالا رفته به زودی خود را فقیرتر می بیند و بازار کار را هم در حال آب رفتن می یابد. به این امور بديهى بیافزاید فساد مزمن دستگاه های اجرائی و تسلط یک قوه مقننهء مشروط شده به فقه جبل عاملی را تا بینید که کابینهء آقای احمدی نژاد آبستن چه هیولائی است.

در آخرین تحلیل، وعده های شیرین دادن و بالا بردن سطح توقع عوام کاری نمی کند جز افزودن بر تعداد ناراضیان شورشی که، بقول لنین، چیزی جز زنجیرهایشان ندارند که از دست بدهند. پس، دشمن اصلی حکومت عوام مدار همین عوام اند و حکومت برآمده از خودشان ناچار است تا آنها را کنترل و سرکوب کند و روزنه های آگاهی و هدایت را بر ایشان ببندد. حکومت عوام مدار هر روز بر سانسور می افزاید، می کوشد درهای مملکت را ببندد، اینترنت را فیلترگذاری کند، بر امواج ماهواره ها پارازیت بیاندازد، هر

اعتراض کوچکی را با شدیدترین شکل سرکوب کند، دار بزند، دست و پا ببرد و جامعه را هرچه بیشتر از توانائی بیاندازد.

اما این ها همه کافی نیست. حاکمان عوام مدار همیشه یک ترفند دیگر را هم در جیب دارند و آن برخ کشیدن وجود «دشمن» است. شاید هیچ حاکمی به اندازه آقای خامنه ای لفظ «دشمن» را در سخنان شبانه روزی اش بکار نبرده باشد: دشمن می خواهد مغزها را فاسد کند پس باید درها را بست. دشمن مشغول توطئه است پس باید پستوی خانه ها را گشت، دشمن مزدور و جاسوس دارد، پس باید هر ناراضی سخنگو را به زندان افکند. البته، در راستای منحرف کردن افکار عوام، براه انداختن روضه خوانی و دعای ندبه و مجالس پایان ناپذیر و دائمی عزا هم بد فکری نیست. سال قمری هم که پر است از این «فرصت» ها؛ تا دلتان بخواهد امام و امامزاده در ماه های آن دنیا آمده و یا از دنیا رفته اند.

گاه حتی باید، برای انصراف حواس عوام از بدبختی هاشان، آنها را به جبهه و جنگ هم فرستاد یا، اگر شد، باید به بهانه صدور ایدئولوژی خودی دست به کشور گشائی هم زد. هیتلر بر موج عوام به حکومت رسید و به زودی کشورش را نظامی - امنیتی کرد و از عوام بعنوان گوشت مصرفی دم گلوله استفاده نمود. استالین، به نام توده های شریف و زحمت کش، میلیون ها آدم را در برف های سیبری چال کرد، و حالا هم نوبت به آقای احمد نژاد رسیده است که با کابینه نظامی - امنیتی خود و با تأییدات «رهبر عظیم الشان» اش (نامی که هیتلر هم بر خود نهاده بود) جهان را به چالش بطلبد و بکوشد تا جنگی دیگر را برای ملتی که جوان ترین ملت دنیاست و گوشت دم توپ زیاد دارد به هدیه آورد. در واقع، تنها یک عوام مدار عوامغریب همچون آیت الله خمینی می تواند به صراحت اعلام کند که «جنگ نعمت است» و راست هم بگوید!

حال می توان چند ماده دیگر را هم به این سالاد مسموم افزود: خود بزرگ بینی رهبر و آرزوهایش برای خلافت سرزمین های اسلامی، تصور نظریه پردازان بسیجی بر اینکه غرب در صورت حمله به ایران خود زنی کرده و نابود می شود، تسلط اندیشه ای که آقای عطاء الله مهاجرانی مغرورانه از آن با عنوان «استشهادی» یاد می کند و در برابر نکبت زندگی این دنیائی جهانی فراخ و پر از حور و پری را منتظر شهدا مجسم می سازد، و کارخانه عظیمی که روز و شب به تولید خرافه و طامات مشغول است، همراه با وجود «روشنفکرانی» که هنوز - به سودای استقلال ضد امپریالیستی ایران - در بع بع بلند «انرژی هسته ای، حق مسلم ماست» شرکت نموده و راه را برای تسلط نکبت آور روسیه و چین بر سرنوشت کشورمان باز می کنند. این فهرست را می توان بسیار ادامه داد.

پس، به کجای این شب تیره بیاویزم، قبای ژنده خود را؟ من به این دلخوشم که هیچ حکومت عوام مداری در طول تاریخ دوام نیاورده است؛ اما همهء ترسم از تصاویر آلمانی است که به دست متفقین به ویرانه تبدیل شد. نیز می توان با امید گفت که مگر ندیدید چگونه از دل همان ویرانه ها آلمان نو سر بر کشید و آنی شد که اکنون هست؟ من اما در این میان به تفاوت های «هیتلر عوام مدار» با «احمدی نژاد عوام مدار» می اندیشم و در تفاوت های این دو نماد تصویرهائی دردناک و مشمئز کننده می بینم.

برگرفته از نشریه «ایرانیان»، چاپ واشنگتن

آدرس آرشیو مقالات اسماعیل نوری علا:

<http://www.puyeshgaraan.com/ES.Articles/ES.Articles.Lists.htm>